

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

**موضوع تحقیق:**

**صفات ذات**

و

**صفات فعل خداوند**

**استاد معظم: حجت الاسلام و المسلمین آقای حسینی قزوینی**

**محقق: محمد علمداری فر - خرداد ۱۳۸۶**

۲..... پیشگفتار..... ✓

### بخش اول

۳..... اسماء حسناى خداوند..... ✓

۳..... اقسام اسماء..... ✓

۴..... نظر و ثنى ها در اسماء..... ✓

۴..... آیات اسناد اسمای حسنا به خدا..... ✓

۵..... توقیفی بودن اسماء الله..... ✓

۶..... مراتب اسمای حسنی..... ✓

۷..... تأثیر اسمای الهی بر نظام هستی..... ✓

### بخش دوم

۸..... صفات خدا..... ✓

۸..... راه آشنایی با صفات خدا..... ✓

۹..... نقش ایمان به صفات خدا..... ✓

۹..... تأثیر تربیتی صفات خدا..... ✓

۹..... تقسیمات صفات..... ✓

۱۰..... تعریف صفات ذات و فعل..... ✓

۱۱..... جواز نسبت دادن صفات ذاتیه به خدا..... ✓

۱۱..... جواز نسبت دادن صفات فعلیه به خدا..... ✓

۱۱..... فرق صفات ذات با فعل..... ✓

۱۲..... عینیت صفات ذات با فعل..... ✓

۱۳..... نظرات فرق مختلف..... ✓

۱۳..... اشاعره و معتزله..... ○

۱۳..... مووله..... ○

۱۴..... نمونه هایی از صفات ذات..... ✓

۱۴..... حیات..... ○

۱۴..... علم..... ○

۱۵..... قدرت..... ○

۱۵..... نمونه هایی از صفات فعل..... ✓

۱۵..... سمیع و بصیر..... ○

۱۶..... تکلم..... ○

۱۶..... حکمت..... ○

۱۷..... منابع و مأخذ..... ✓

وقتی بحث از اسما و صفات خداوند به میان می آید سوالات و شبهات خاصی به ذهن انسان خطور میکند که مثلاً وجود اسما و صفات بسیار در قرآن، روایات و ادعیه ماثوره به چه معنا هستند؟ آیا آن‌ها دقیقاً به همان معنایی که در مورد ممکنات به کار می‌روند در مصداق ربوبی‌شان معنا می‌دهند؟ آیا می‌توان آن‌ها را شناخت؟ رابطه اسما و صفات الهی با ذات الهی چیست؟ و حتی آیا می‌توان خداوند را متصف به وصفی دانست یا خیر؟ آیا صفات ذات عین صفات فعل هستند؟ چه فرقی بین این صفات وجود دارد؟ و ...

گاهی در بعضی از گفته‌ها و نوشته‌ها دیده می‌شود که به استناد بعضی از آیات یا روایات می‌گویند: خدا به هیچ وجه قابل شناختن نیست و ما فقط مجاز هستیم اسما و اوصافی را که در قرآن کریم برای خدای متعال ذکر شده است، و در دعاها و مکالماتمان به کار ببریم، ولی مفاهیم اینها را درست درک نمی‌کنیم. فقط مجاز هستیم بگوییم: خدا خالق است، رزاق است، عالم است، حکیم است. مخصوصاً در مورد آنچه مربوط به صفات ذات می‌شود؛ مثل علم، قدرت و حیات، فقط حق داریم این الفاظ را به کار ببریم، ولی نمی‌فهمیم که علم و قدرت خدا یعنی چه؟

از طرف دیگر گاهی در بعضی از سخنان و نوشته‌ها دیده یا شنیده می‌شود که حتی ذات الهی قابل شناختن هست که آنها هم برای خودشان دلایلی دارند. مثلاً بعضی به استناد پاره‌ای از آیات و روایات متشابه صفات و افعال موجودات مادی مانند غم و شادی و رفتن و آمدن و نشستن و برخاستن را نیز به خدای متعال نسبت داده‌اند که اصطلاحاً مجسمه قائلین به صفات جسمانی و مشبیه تشبیه کنندگان خدا به مخلوقات نامیده شده‌اند.

در این میان گرایش سومی وجود دارد که راهی را میان تشبیه افراطی و تنزیه تفریطی برمی‌گزیند و این گرایش موافق عقل و مورد تایید پیشوایان معصوم (ع) است. هر چند که پی بردن به صفات خدا در این گرایش نیز سخت و مشکل است. زیرا در مرحله خدایابی دلایلی مختلفی بر اصل وجود او داریم، اما درباره صفات خداوند چون نخستین شرط برای پیمودن را صحیح همان نفی تمام صفات مخلوقات از او و ترک تشبیه او به مخلوقات است، کار به جاهای باریک می‌کشد. دلیل آن هم روشن است، ما در دل طبیعت بزرگ شده و با آن خو گرفته ایم و هرچه دیده و شنیده ایم همین پدیده‌های طبیعی بوده و همین طبیعت در شناسایی خداوند ما را یاری کرده است.

ولی وقتی به بحث صفات می‌رسیم هیچیک از صفات خداوند با آنچه ما دیده و شنیده ایم قابل قیاس نیست چرا که صفات مخلوقین آمیخته با نقص است، و صفات او خالی از هرگونه نقص و عین کمال است. به همین خاطر در راه شناسایی صفات خدا باید هر چه بیشتر با احتیاط گام بر داریم تا از خطر تشبیه و قیاس در امان باشیم.

جای تردید نیست که قرآن صفات و اسمائی را که به خدای متعال نسبت می‌دهد و به مردم عرضه می‌کند، (که ما در طول این تحقیق به تعدادی از این آیات اشاره خواهیم کرد) می‌خواهد به مردم بفرماید خدا را با این اوصاف بشناسید؛ یعنی با همان معانی که از این اوصاف می‌فهمد، نه این که این الفاظی است بی‌معنا در مورد خدا. ولی برخی با دیدن آیاتی در قرآن و یا روایاتی از اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) پنداشته‌اند که مفاد آنها این است که معانی اسما و صفات الهی قابل شناختن برای مردم نیست.

لذا در این تحقیق چند صفحه‌ای و کوتاه کوشیده‌ایم تا با تبیین معنای صحیح از اسما و صفات خدا و نقش آنها در تربیت و تأثیر در زندگی انسان و تعریف جامع و کامل از آنها، تعارضات، تفکرات طوائف و مصادیق هریک از صفات ذات و فعل را بیان نمائیم تا مسئله به یک نقطه نظر نهایی ختم گردد. ان شاء الله

**محمد علمداری فر - خرداد ۱۳۸۶**

**استاد معظم: حجت الاسلام والمسلمین آقای حسینی قزوینی**

اسماء حسناى خداوند

قران کریم در آیات مختلفی خداوند را به صفات کمال متصف نموده<sup>۱</sup> « له الاسماء الحسنی»<sup>۲</sup> (نیکوترین نامها و بالاترین اوصاف از آن اوست)، « وَ لِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوْهُ بِهَا وَ ذَرُوْا الَّذِیْنَ یُلْحِدُوْنَ فِیْ اَسْمَائِهِ سَیْجَرًا وَ مَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ»<sup>۳</sup> (آیات خدا را نامهای نیکوتر است او را بدانها بخوانید و کسانی را که در نامهای وی کجروی می کنند واگذارید. به زودی سزای اعمالی را که می کرده اند خواهند دید)

واژه اسم کاربردهای مختلفی دارد که در گسترده ترین کاربرد به معنای هر لفظی است که بر معنایی دلالت دارد<sup>۴</sup>. توصیف اسماء خدا به وصف "حسنى" - که مؤنث احسن است - دلالت می کند بر اینکه منظور از این اسماء، آن اسمایی است که در آنها معنای وصفی می باشد<sup>۵</sup>، مانند اله، وحی، علیم و قدیر، نه اسم جلاله ای که علم و نام برای ذات مقدس او است، برخی نیز می گویند: مقصود از «حسنى» صفاتی است که انسان را بطرف خود متمایل می کند مثل عفو و رحمت. نه خشم و انتقام<sup>۶</sup>.

لازمه اینکه اسمی از اسماء خدا بهترین اسماء باشد این است که بر یک معنای کمالی دلالت کند، آنهم کمالی که مخلوط با نقص و یا عدم نباشد، و اگر هم هست تفکیک معنای کمالی از آن معنای نقصی و عدمی ممکن باشد، پس هر اسمی که در معنای آن احتیاج و عدم و یا فقدان نهفته باشد مانند اسمایی که بر اجسام و جسمانیات و افعال زشت و معانی عدمی اطلاق می شود اسمای حسنی نبوده اطلاقش بر ذات پروردگار صحیح نیست.

چون اینگونه اسماء پدیده های زبان ما آدمیان است، و آنها را وضع نکرده ایم مگر برای آن معنایی که در خود ما وجود دارد، و معلوم است که آن معنای هیچوقت از شائبه حاجت و نقص و عدم خالی نیست، چیزی که هست بعضی از آنها لغاتی است که به هیچ وجه ممکن نیست جهت حاجت و نقص را از آنها سلب کرد مانند کلمه جسم، رنگ و مقدار و امثال آن. بعضی دیگر لغاتی است که این تفکیک در آنها ممکن است، مانند علم، حیات و قدرت<sup>۷</sup>.

اقسام اسماء

اسماء که دلالت بر مسمیات دارند دو قسمند: یکی آنهایی که دلالت می کنند بر مسمیاتی که دارای حسند، و دیگر آنهایی که دلالت می کنند بر مسمیاتی که دارای قبحند، و چون قبح در ساحت مقدس خدای تعالی راه ندارد لا جرم تنها قسم اول در آنجا یافت می شود. و همان قسم هم باز دو نوع است:

یکی آن اسماء حسنایی که آمیخته با قبح باشند، لیکن حسن آنها بر قبحشان فزونی دارد. و دیگر آن اسماء حسنایی که حسن محضند، و آمیخته با نقص و قبح نیستند، مانند غنائی که آمیخته با فقر نباشد، و حیاتی که موت همراه نداشته باشد و عزتی که با ذلت در هم نباشد<sup>۸</sup>. این قسم از اسماء، احسن الاسماء اند، چون نقص و عیب در آنها نیست و چون چنین است همین اسماء لایق اند که در حق خدای تعالی اطلاق شوند، و خدا را با آنها توصیف کرد.

۱- مجموعه آثار- ج ۲ ص ۹۲ شهید مرتضی مطهری (ره)

۲- سوره حشر / آیه ۲۴

۳- سوره اعراف / آیه ۱۸۰

۴- سایت [www.andisheqom.com](http://www.andisheqom.com)

۵- ترجمه المیزان- ج ۸ ص ۴۴۹ (مترجم: موسوی همدانی)

۶- ترجمه مجمع البیان- ج ۱۰ ص ۱۲۲

۷- ترجمه المیزان- ج ۸ ص ۴۴۹

۸- همان- ج ۱۳ ص ۳۰۹- با اندکی تصرف

البته اینگونه اطلاق و توصیف اختصاص به یک اسم و دو اسم ندارد، بلکه هر اسمی که احسن باشد مال خدا است، چون آیه شریفه فرموده: "لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى" و این کلمه هم جمع است و هم با الف و لام آورده شده، و به طور کلی جمع با الف و لام عمومیت را می‌رساند، علاوه بر این مقدم شدن خبر بر مبتدا انحصار را می‌رساند، پس تمامی اسماء حسنی منحصر برای خدا است.

معنای "بودن این اسماء برای خدای تعالی"، این است که او بالذات مالک آنها است، و اگر از آنها در غیر خدا هم دیدیم می‌دانیم که خدا به او داده، و به قدری که خواسته داده است.<sup>۲</sup> این اسماء که اسماء حسنائش نامیده‌اند اسماء اسماء هستند، که عبارت است از همین الفاظ که بر ذات متصف به صفتی دلالت کند و هیچ شکی نیست که این الفاظ غیر ذات خدایند، بلکه الفاظی هستند که گوینده آنها، آنها را ایجاد می‌کند، پس هم حادثند و هم قائم به گوینده.<sup>۳</sup>

### نظر وثنی‌ها در مورد اسماء خداوند

به نظر وثنی‌ها خواندن هر اسمی از اسماء خدا پرستیدن همان اسم است، یعنی پرستیدن فرشته یا جنی است که مظهر آن اسم است، و همان جن و ملک اله و معبود آن عبادت است، و تعدد خدایان از همین جا ریشه گرفته است، چون دعاها انواع زیادی داشته، و زیادی انواع دعاها هم به خاطر زیادی و تعدد انواع حاجات بوده، و به همین جهت وقتی یکی از مشرکین شنید که رسول خدا (ص) در نمازش می‌گفته یا الله، یا رحمن گفته بود: به این بی دین نگاه کنید که ما را از پرستیدن دو اله منع می‌کند آن وقت خودش دو اله را می‌خواند.

آیات مختلفی این حرف را رد می‌کنند و وجه خطای این اعتقاد را اینگونه بیان می‌نمایند که این اسماء، اسماء متعددی برای خدا و مملوک صرف اویند، نه اینکه خودشان اله مستقل بوده در ذات و صفات از او جدا باشند، و خود ذات و صفات جداگانه‌ای دارا باشند و جز وسیله بودن برای پرستش خدای یگانه خاصیت دیگری ندارند، و خواندن آنها خواندن او است، و توجه به سوی آنها توجه به سوی او است، زیرا معقول نیست که مسمی از اسم جدا باشد. پس این اسماء صرفاً طریق به سوی خدا و راهنمای به سوی او و وجه اویند که به وسیله آنها برای غیر خود جلوه می‌کند، پس خواندن خدا به وسیله اسماء متعدد منافات با توحید در عبادت ندارد.

بر عکس خواندن اسماء به طوری که از اسم به مسمی تجاوز نکند، محال و غیر معقول است.

از این بیان به خوبی روشن می‌گردد که اسماء و یا مظاهر اسماء از جن و ملک را فرزندان خدا دانستن خطاء است.<sup>۴</sup>

### آیات اسناد اسمای حسنا به خدا

قرآن کریم درباره‌ی اسناد اسمای حسنا به خداوند، دو دسته آیات دارد:

الف: آیاتی که همه‌ی اسمای حسنا را از آن خداوند دانسته و همگان را از الحاد در آن برحذر داشته است؛ مانند:

۱- «و لله الای سماء الحسنی فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون فی أسمائه سیجزون ما کانوا یعملون»<sup>۵</sup>. منظور از اسمای حسنا، صفات مختلف پروردگار است که همگی نیک و حسناست و نیز مقصود از الحاد در اسمای خدای سبحان، تطبیق صفات او بر مخلوقاتش است.

۱- سوره حشر/آیه ۲۴

۲- ترجمه المیزان- ج ۱۴ ص ۱۷۲

۳- همان - ج ۱۳ ص ۳۱۷

۴- همان - ص ۳۱۱

۵- اعراف/ ۱۸۰

۲ - « قل ادعوا الله أو ادعوا الرَّحْمَنَ أَيًّا ما تدعوا فله الأسماء الحسنی...»<sup>۱</sup>. یعنی اگر «الله» یا «الرحمن» را خواندید، همه‌ی اسما را خوانده‌اید؛ زیرا اسم «الله» و «الرحمن»، جامع همه‌ی اسما است و این، بدان جهت است که در آن مقام نامتناهی، همه‌ی اسما از لحاظ مصداق، عین همنند.

۳ - «الله لا إله إلا هو له الأسماء الحسنی»<sup>۲</sup>. این آیه، همراه وصف خدای سبحان به توحید، همه‌ی اسمای حسنا را برای «الله» دانسته است. بنابراین، موحد کامل باید هم در ذات و هم در صفات ذاتی و هم در صفات افعالی، معتقد به توحید حق باشد؛ چنان که در دعا می‌خوانیم: «لا إله إلا الله وحده [ذاتاً] وحده [صفاتاً] وحده [فعالاً]».

ب: آیات فراوانی که اسمای حسنا را ذکر کرده و منحصر به خداوند دانسته است؛ از جمله:

۱ - آیاتی که بیان‌گر توحید خالقیت است؛ مانند: «الله خالق کلّ شیء و هو علی کلّ شیء وکیل»<sup>۳</sup>؛ یعنی هر آنچه در عالم هستی وجود پیدا می‌کند، آفریده‌ی خداوند است و هیچ مخلوقی از این اصل کلی خارج نیست.

۲ - آیاتی که توحید رازقیت را بیان می‌کند؛ مانند: «...هل من خالق غیر الله یرزقکم من السماء و الأرض...»<sup>۴</sup>؛ آیا جز خدای سبحان آفریننده‌ای است که از زمین و آسمان شما را روزی می‌دهد؟

۳ - آیاتی که ولایت را منحصر به خدا می‌داند؛ مانند: «... فالله هو الولیّ...»<sup>۵</sup>. سرپرست شما فقط خدای سبحان است. همچنین قرآن درباره‌ی سایر اسمای حسنا نیز آیاتی با لسان حصر دارد؛ چنان که برهان عقلی نیز این حصر را اثبات می‌کند.<sup>۶</sup>

### آیا اسماء الله توقیفی است؟

مقصود از توقیفی بودن اسماء الهی این است که نام‌ها و صفاتی را بر خداوند، اطلاق کنیم که در منابع دینی «کتاب و سنت» آمده است، و نام‌ها و صفات دیگر را به کار نبریم. اکثریت متکلمان اهل سنت و برخی از متکلمان شیعه طرفدار این نظریه‌اند. ولی دیگران به توقیفی بودن اسماء و صفات الهی قائل نیستند، و اطلاق هر اسم یا صفتی را که بر کمال وجودی دلالت کند، و موهم نقص و عیب در خداوند نباشد، جایز دانسته‌اند، بنابراین، حتی در مواردی که اسم یا صفتی در قرآن یا احادیث وارد شده است، ولی اطلاق آن بر خداوند بدون قید و قرینه، موهم نقص و عیب باشد، روا نیست. مثلاً در آیه شریفه: «أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» خداوند زارع نامیده شده است. و مقصود پدید آورنده زرع است نه معنای مصطلح آن در محاورات بشری. ولی از آنجا که به کاربرد این واژه به تنهایی و بدون هر گونه قید و قرینه موهم معنای مصطلح آن است که در حق خداوند روا نیست، نباید خداوند را به آن نامید. ولی به کار بردن واجب الوجود بالذات یا علت العلل و مانند آن که از اصطلاحات فلاسفه الهی است، چون بر معنای کمال دلالت می‌کند، و موهم نقص و عیب نیست، جایز است ..

در این جا می‌توان قائل به تفصیل شد و آن این که اگر اطلاق اسم یا صفت بر خداوند در مقام بحث و گفتگوی علمی است، نه در مقام دعا و عبادت، سخن منکران توقیفی بودن اسماء الله استوار است. اما در مقام دعا و عبادت خداوند احوط آن است که به نام‌ها و صفتهایی که در قرآن و روایات و ادعیه آمده است بسنده شود، مرحوم علامه طباطبایی در

۱- سوره اسراء/آیه ۱۱۰

۲- سوره طه/ آیه ۸

۳- سوره زمر/ آیه ۶۲

۴- سوره فاطر/ آیه ۳

۵- سوره شوری/ آیه ۹

۶- علی(ع) مظهر اسمای حسنا الهی - جوادی آملی

این باره سخن گفته است که به تفصیل یاد شده اشعار دارد. و معتقد است دلیلی بر توقیفی بودن اسما الله از نظر آیات قران و فن تفسیر نداریم.

**«الاحتیاط فی الدین یقتضی الاقتصار فی التسمیة بما ورد من طریق السمع، و اما مجرد الاجراء و الاطلاق**

**من دون التسمیة فالأمر فیہ سهل<sup>۱</sup>».**

معظم له در جای دیگر تسمیه و ندا را از لوازم عبادت دانسته است<sup>۲</sup>.

اما مرحوم کلینی در جلد اول اصول کافی در باب «النهی عن الصفه بغیر ما وصف به نفسه تعالی» روایات متعددی برای توقیفی بودن اسماء خداوند نقل کرده است<sup>۳</sup> که ما بخاطر عدم پذیرش روایات در این باب از آوردن آن خودداری می کنیم.

در هر حال، دلیل معتبری بر نظریه توقیفی بودن اسماء الله اقامه نشده است. مهمترین دلیل آیه کریمه ۱۸۰ سوره اعراف است که می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ نیکوترین نامها به خداوند اختصاص دارد، پس خداوند را به آن نامها بخوانید، و کسانی را که در نامهای خدا الحاد می ورزند رها کنید (از آنان پیروی نکنید) در آینده مطابق اعمال خود جزا داده خواهند شد.

دلالت آیه کریمه بر توقیفی بودن اسماء الله در گرو دو چیز است: یکی این که لام در «الاسماء الحسنی» لام عهد باشد، یعنی نامهایی که در قرآن کریم یا احادیث نبوی آمده است. و دیگری این که الحاد به معنای تعدی از آن نامها و اطلاق نامهای دیگر بر خداوند باشد. هر چند آن نامها یا صفات بر کمال دلالت می کنند، و موهم نقص و عیب نیستند. ولی هیچ یک از این دو مطلب ثابت نیست. زیرا کاربرد اولی «ال» استغراق است نه عهد، و مفاد آن در آیه کریمه این است که همه نامهایی که به عنوان نیکوترین نامها شناخته می شوند، به خداوند اختصاص دارند، چرا که جز خداوند موجودی اکمل و برتر وجود ندارد. بنابراین، در هر کمالی عالی ترین آن مخصوص خداوند است<sup>۴</sup>.

### مراتب اسمای حسنی

همه اسما و صفاتی که به خدا نسبت داده می شود در یک حد و مرتبه نیستند و به یک نحو بر او حمل نمی شوند. چون اگر تعین اسم از صفات ذاتی خدا باشد، در ذات با موضوع متحد است و اگر از صفات فعلی وی باشد، در مقام فعل با موضوع متحد است نه در مقام ذات. با این بیان معلوم میشود که چگونه برخی از اسمای خدای سبحان کلی، اعظم و موسع هستند و برخی جزئی، عظیم و مضیق. این سعه و ضیق وجودی اسمای حسنی و نیز به جهت آثار آنها در عالم است. در بین اسما از همه اسما عظیم تر و وسیع تر اسم اعظم است که واجد همه اسمای حسنی دیگر بوده، همه هستی امکانی منتهی به آن می شود و هر امری در مقابل آن خاضع است. بعد از اسم اعظم سایر اسما و صفات ذاتی مانند حیات و قدرت و علم حاکم بر اسمای فعلی مانند رحمت بوده آنها تثبیت می کنند<sup>۵</sup>. در روایات زیادی نیز روی مسئله «اسم اعظم خدا» تکیه شده و مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار روایات زیادی در این مورد نقل کرده که ذکر آنها در این تحقیق به درازا می کشد. که برای اطلاع از آنها می توان به بحار الانوار جلد ۹۳ مراجعه کرد<sup>۶</sup>.

۱- المیزان ج ۸ ص ۳۵۴

۲- همان-ص ۳۴۵

۳- به نقل از پیام قران، مکارم شیرازی، ج ۴ ص ۳۸

۴- سایت [www.andisheqom.com](http://www.andisheqom.com)

۵- توحید در قرآن- جوادی آملی- ص ۲۴۴ با اندکی تصرف

۶- بحار الانوار جلد ۹۳، باب الاسم الاعظم صص ۲۲۳ تا ۲۳۲

## تأثیر اسمای الهی بر نظام هستی

در قران کریم و نیز در ادعیه و روایات برای اسمای الهی تأثیر ویژه‌ای دانسته شده است. مثلاً در قران در آیات مربوط به خلافت حضرت آدم(ع) سرّ خلیفه شدن آدم را علم به اسماء الله می‌داند. یا قضیه حاضر کردن تخت بلقیس در برابر حضرت سلیمان را تأثیر این علم می‌دانند. در برخی ادعیه مانند دعای سمات، گشایش درهای رحمت آسمان و نجات از تنگناهای زمین و آسان شدن سختیها و زنده شدن مردگان و برطرف شدن بلاها از آثار این اسماء و صفات شمرده شده است. در دعا‌های ماه رجب یا دعای جوشن صغیر نیز آثار این اسماء آمده است.<sup>۱</sup>

در روایات نیز آثار مهمی برای اسمای الهی ذکر شده است. از جمله از پیامبر اعظم(ص) نقل شده که خدای سبحان ۹۹ اسم دارد که هر کس آنها را احصا کند داخل بهشت می‌شود.<sup>۲</sup>

۱- توحید در قران ، جوادی آملی ، ص ۲۵۲، با تلخیص و تصرف

۲- توحید صدوق، ص ۱۹۸، باب ۲۹ ح ۸.

## صفات خداوند

واژه صفت کاربردهای مختلفی دارد. حکما مبادی مشتقات را صفت، و مشتقات را اسم می‌گویند. از نظر آنان علم و قدرت صفات‌اند، و عالم و قادر یا علیم و قدیر اسم، ولی متکلمان مشتقات را صفات نامیده و مبادی مشتقات را «معنی» می‌گویند. بنابراین، علم و قدرت، معنی، و عالم و قادر یا علیم و قدیر صفات‌اند. به عبارت دیگر، هرگاه ذات و ماهیت را از آن جهت که موصوف به وصف یا معنای ویژه‌ای است، در نظر آوریم واژه صفت به کار می‌رود<sup>۱</sup>.

«الصفة هي الاسم الدال على بعض احوال الذات، و ذلك نحو طويل و قصير و عاقل و غيرها<sup>۲</sup>».

«ان الصفة في الحقيقة ما أنبأت عن معنى مستفاد يخص الموصوف و ما شارکه<sup>۳</sup>...» یاد آور می‌شویم، این گونه ملاحظات در عمل چندان رعایت نمی‌شود، و هر یک از اسم و صفت به جای دیگری به کار می‌رود.

یگانه واژه‌ای که معنای وصفی نداشته، و به عنوان اسم مخصوص خداوند، شناخته شده است؛ اسم جلاله (الله) است. اما واژه‌های دیگر هم به عنوان اسماء الهی به کار می‌روند. و هم صفات خداوندی، چنان که در روایات معروفی که برای خداوند نود و نه اسم بیان شده است، جز اسم جلاله، همگی از مشتقات و صفات می‌باشند<sup>۴</sup>.

در جهان آفرینش کمالات زیادی سراغ داریم که در صورت صفات ظاهر شده اند اینها صفات مثبتی هستند که در هر جا ظاهر شوند مورد خود را کاملتر نموده ارزش وجودی بیشتری بآن میدهند چنانکه از مقایسه یک موجود زنده مانند انسان با یک موجود بیروح مانند سنگ، روشن است.

بی شک این کمالات را خدا آفریده و داده است و اگر خودش آنها را نداشت بدیگران نمیبخشید و تکمیلشان نمیکرد و از این رو بقضاوت عقل سلیم باید گفت خدای آفرینش علم دارد قدرت دارد و هر کمال واقعی را دارد. گذشته از اینکه چنانکه گذشت آثار علم و قدرت و در نتیجه آثار حیات از نظام آفرینش پیدا است.

ولی نظر باینکه ذات خداوندی نامحدود و نامتناهی است این کمالات که در صورت صفات برای وی اثبات میشوند در حقیقت عین ذات و همچنین عین یکدیگر میباشند و مغایرتی که میان ذات و صفات و همچنین در میان خود صفات دیده میشود تنها در مرحله مفهوم است و بحسب حقیقت جز یک واحد غیر قابل تقسیم در میان نیست. (که ما در بحثهای بعدی آنرا توضیح خواهیم داد).

اسلام برای جلوگیری از این اشتباه ناروا (تحدیدات بواسطه توصیف یا نفی اصول کمال) عقیده پیروان خود را در میان نفی و اثبات نگه میدارد و دستور میدهد اینگونه اعتقاد کنند که: خدا علم دارد نه مانند علم دیگران. قدرت دارد نه مانند قدرت دیگران. می‌شنود نه با گوش. میبیند نه با چشم و بهمین ترتیب<sup>۵</sup>.

## راه آشنایی با صفات خدا

راه آشنایی با صفات خدا مانند راه آشنایی با خود خداست، همان گونه که شما از یک نوشته به نویسنده آن پی می‌برید، از چگونگی الفاظ و کلمات، مقدار آشنایی نویسنده آن را با لغات به دست می‌آورید، از انشای آن قدرت نویسندگی او را می‌فهمید و از مطالبش متوجه روحیه و هدف نویسنده می‌شوید. پس هر آفریده‌ای می‌تواند دو کار انجام دهد:

۱- فخر الدین رازی، شرح اسماء الله الحسنى، ص ۲۷

۲- سید شریف گرگانی، التعريفات، ص ۹۵.

۳- شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۶۱ (به نقل از سایت [www.qaraati.ir](http://www.qaraati.ir))

۴- سایت [www.andisheqom.com](http://www.andisheqom.com)

۵- به نقل از سایت « مرکز جهانی اهل بیت (ع) »

۱- آفریدگار خود را بشناساند.

۲- صفات و حالات و هدف آفریدگار خود را بفهماند.

### نقش ایمان به صفات خدا

ایمان به هر یک از صفات خدا نقش مثبت و ارزنده‌ای در گفتار، روش و منش انسان و بالطبع در زندگی فردی و اجتماعی او دارد.

ایمان به اینکه خداوند عزیز و نفوذناپذیر است، «انّ العزّة لله جميعاً<sup>۱</sup>» و همه قدرت‌ها و توانایی‌ها از اوست، «انّ القوّة لله جميعاً<sup>۲</sup>» و پدید آورنده و برگشت دهنده همه اوست، «انّا لله و انا اليه راجعون<sup>۳</sup>» به انسان اعتماد، وقار و امید می‌دهد و او را از خود برتر بینی، خود کم‌بینی و ترس و وحشت از آینده نجات می‌دهد.<sup>۴</sup>

### تأثیر تربیتی صفات خدا

شک نیست که بحث صفات خدا جنبه عقیدتی دارد و برای تکمیل معارف الهی دنبال می‌شود ولی از تأثیر تربیتی این بحث در تکامل نفوس انسانی نیز نباید غفلت کرد، و قرآن در طرح این مباحث غالباً این مطلب را منظور داشته است. هنگامی که خدا را به عنوان ذات کامل از هر نظر که کانون امید همه بندگان است معرفی کنیم و تمام تلاشها و کوششها برای بدست آوردن قرب او صورت می‌گیرد و همه خطوط تکاملی به سوی او منتهی می‌شود روشن است که این بحث با صراحت و قاطعیت به انسان می‌گوید: آنگاه در تلاشها و کوششهای پیروز و خوشبخت خواهی شد که بتوانی از آن صفات جلال و جمال را در خود زنده کنی. یا به تعبیر دیگر مظهر اسماء و صفات او شوی، رنگ و صبغه الهی پیدا کنی و روح و جان تو آینه‌ای برای اسماء او و تجلیگاه اوصاف جلال و جمال او گردد.<sup>۵</sup>

### تقسیمات صفات خدا

برای صفات و اوصاف خداوند تقسیم بند های مختلفی شده که مهمترین آنها به این شرح است: برخی صفات را به دو قسم صفات جلال (سلبیه) و صفات جمال (ثبوتیه) تقسیم کرده و صفات ذات و فعل را از اقسام صفات جلال خدا می‌دانند.<sup>۶</sup> عده ای نیز صفات را به دو قسم ذات و فعل تقسیم کرده و صفات ثبوتیه و سلبیه را از اقسام صفات ذاتیه می‌شمارند.<sup>۷</sup> برخی دیگر نیز صفات را به سه دسته صفات ذات محض، صفات فعل محض و صفات مشترک تقسیم بندی کرده اند.<sup>۸</sup>

۱- سوره

۲-

۳- سوره بقره/

۴- سایت [www.qaraati.ir](http://www.qaraati.ir)

۵- پیام قرآن، مکارم شیرازی ج ۴ ص ۳۹۲

۶- سایت [www.qaraati.ir](http://www.qaraati.ir)

۷- پیام قرآن، مکارم شیرازی ج ۴ ص ۵۹

۸- تفسیر موضوعی قرآن کریم ج ۲ (توحید در قرآن)، جوادی آملی، ص ۲۸۹

اما آنچه ما در این نوشتار بدنبال آن هستیم صفات ذات و صفات فعل خداست که در هر یک از تقسیم بندی های فوق ذکر شده است. حال این صفات از اقسام باشد یا مقسم یا محض، مقصود ما را که تعریف جامع و کامل از این صفات است را خواهند رساند که در تعریف ها مشخص خواهد شد.

## تعریف صفات ذات و فعل

در تعریف صفات ذات و فعل ضابطه های مختلفی بیان شده است. گاه گفته می شود:

صفات ذاتی که به خدای متعال نسبت داده می شود مفاهیمی است که از ذات الهی با توجه به نوعی از کمال وجودی انتزاع می شود صفات ذاتیه می نامند<sup>۱</sup>. به عبارت دیگر هر گاه برای انتزاع صفتی از ذات و وصف کردن ذات به آن صفت، تصور ذات کافی باشد، و تصور فاعلیت خداوند لازم نباشد، آن صفت، صفت ذات یا ذاتی خواهد بود.

گاه می گویند صفات ذات اوصافی است که در رابطه با خود خدا در نظر گرفته می شود و برای اوصاف او به آن صفات، نیاز به لحاظ چیزی جز ذات او نیست؛ یعنی اگر موجودی جز ذات اقدس خدا موجود نباشد، باز می توان او را به این صفات متصف کرد؛ مثلاً می توان گفت: او حی، عالم، قادر، سمیع، بصیر و... است.

ریشه و اساس صفات ذات، سه تاست: حیات، علم و قدرت؛ گرچه با تحلیل دقیق می توان علم و قدرت را به حیات استناد داد و آن را مبدأ علم و قدرت دانست. از این رو، از حیات، به "أُمُّ الْأَسْمَاء" یاد می شود. بنابراین، صفات دیگری نیز که به نام صفات ذات مطرح می شوند، به یکی از صفات اصلی برمی گردند. صفات ذات، عین یکدیگر و نیز عین ذات هستند و تغایری با آن ندارند؛ بلکه تغایر آنها فقط در مفهوم است؛ نه در مصداق<sup>۲</sup>.

صفات فعل نیز مفاهیمی است که عقل از مقایسه بین ذات الهی و مخلوقاتش با توجه به نوعی رابطه وجودی انتزاع می کند<sup>۳</sup>. به عبارت دیگر صفات فعل، اوصافی است که از فعل خدا یعنی موجودات ممکن (مانند انسان، فرشته، حیوان، جماد و...) انتزاع می شود؛ نه از ذات. از این رو، صفت فعل، رابطه ی خدا را با جهان خلقت بیان می کند و تا چیزی غیر از ذات خدا فرض نشود، واجب تعالی به آن صفات، متصف نمی گردد.

بنابراین، باید چیزی غیر از ذات الهی لحاظ کرد و نیز رابطه ی او را با آن غیر در نظر گرفت و پس از ملاحظه ی این رابطه، آن صفت را به خدا نسبت داد؛ مانند: اسناد وصف خالقیت و رازقیت و... به خداوند، و خواندن او به اسم های خالق و رازق و... که در دعای جوشن کبیر و غیر آن آمده است. بر این اساس، پیش از آن که خداوند، چیزی را خلق کند، به او "خالق" گفته نمی شود؛ چنان که قبل از روزی دادن، به او "رازق" اطلاق نمی گردد یا پیش از حیات بخشیدن و میراندن، به او "محيی" و "مميّت" گفته نمی شود و... از این رو است که می گویند: صفات فعل، زاید بر ذات است. گفتنی است: ریشه ی تمام اوصاف فعلی، همان صفات ذاتی است که عین ذات خدا و نیز با قطع نظر از هر چیز دیگر، برای خدا ثابت است<sup>۴</sup>.

و گاه بصورت دیگری نیز تعریف می کنند: هر صفتی که بشود ضدّش را به خدا نسبت داد، صفت فعل است، مانند رضایت خدا که در برابر غضب خدا قرار دارد و هر صفتی که نتوان ضدّش را به خدا نسبت داد، صفت ذات است<sup>۵</sup>.

۱- آموزش فلسفه، مصباح یزدی ج ص

۲- علی (ع) مظهر اسمای حسناى الهی، جوادی آملی

۳- آموزش فلسفه، مصباح یزدی ج ص

۴- علی (ع) مظهر اسمای حسناى الهی، جوادی آملی

۵- سایت www. qaraati.ir

### جواز نسبت دادن صفات ذاتیه به خدا

نسبت دادن صفات ذاتیه به خدای متعال بدین معنی نیست که غیر از ذات الهی امر دیگری در درون ذات یا بیرون از آن وجود دارد بگونه‌ای که بتوان ذات را جدای از آنها و فاقد آنها در نظر گرفت آنچنانکه مثلاً در مورد مادیات می‌توان آنها را فاقد رنگ و بوی و شکل خاص تصور کرد به دیگر سخن صفات الهی اموری زائد بر ذات و مغایر با آن نیستند بلکه عقل هنگامی که کمالی از کمالات وجودی مانند علم یا قدرت را در نظر می‌گیرد بالاترین مرتبه آن را برای ذات الهی اثبات می‌کند زیرا وجود او در عین بساطت و وحدت واجد همه کمالات نامتناهی می‌باشد و هیچ کمالی را نمی‌توان از او سلب کرد و به عبارت سوم صفات ذاتیه واجب الوجود مفاهیمی است عقلی که از مصداق واحدی انتزاع می‌شوند بدون اینکه نشانه هیچگونه تعدد و کثرتی برای ذات الهی باشند و گاهی از این حقیقت اینگونه تعبیر می‌شود که کمال التوحید نفی الصفات عنه چنانکه از امیر مؤمنان علی ع نقل شده است.

### جواز نسبت دادن صفات ذاتیه به خدا

همچنین نسبت دادن صفات فعلیه به خدای متعال بدین معنی نیست که غیر از وجود او و وجود مخلوقاتش امر عینی دیگری بنام صفت فعلی تحقق می‌یابد و خدای متعال به آن موصوف می‌گردد بلکه همه این صفات مفاهیمی است اضافی که عقل از مقایسه خاصی بین وجود خدای متعال و وجود مخلوقاتش انتزاع می‌کند مثلاً هنگامی که وابستگی وجود مخلوقات را به خدای متعال در نظر می‌گیرد مفاهیم خالق و فاطر و مبدع را با عنایتهای خاصی انتزاع می‌کند. بنا بر این ویژگی صفات فعلیه این است که برای انتزاع آنها می‌بایست وجود مخلوقات را از دیدگاه خاصی در نظر گرفت و به دیگر سخن قوام این صفات به اضافه و لحاظ رابطه بین خدا و خلق است اضافه‌ای که قائم به طرفین می‌باشد و با نفی یکی از طرفین موردی نخواهد داشت و از این روی گاهی این صفات را صفات اضافه‌ای می‌نامند. حاصل آنکه صفات فعلیه را نمی‌توان عین ذات الهی دانست چنانکه نمی‌توان برای آنها ما بزاء عینی خاصی در نظر گرفت.<sup>۱</sup>

### فرق صفات ذات با صفات فعل

از دقت در تعریف صفت ذات و صفت فعل، می‌توان به فرق‌های متعددی بین آنها پی برد؛ از فرق‌های اصلی بین این دو دسته از صفات آنست که در دسته اول، ذات مقدس الهی، مصداق عینی آنهاست، اما دسته دوم حکایت از نسبت و اضافه‌ای بین خدای متعال و آفریدگان دارد و ذات الهی و ذوات مخلوقات به عنوان طرفین اضافه در نظر گرفته می‌شوند مانند صفت خالقیت که از وابستگی وجودی مخلوقات به ذات الهی، انتزاع می‌شود و خدا و مخلوقات طرفین این اضافه را تشکیل می‌دهند و در خارج حقیقت عینی دیگری غیر از ذات مقدس الهی و ذوات مخلوقات بنام «آفریدن» وجود ندارد البته خدای متعال در ذات خود، قدرت بر آفریدن دارد ولی «قدرت» از صفات ذات است و «آفریدن» مفهومی است اضافی که از مقام فعل، انتزاع می‌شود و از اینرو «آفریدگار» از صفات فعلیه بشمار می‌آید مگر اینکه بمعنای «قادر بر آفریدن» در نظر گرفته شود که بازگشت به صفت قدرت می‌کند.<sup>۲</sup> از جمله فرق‌های صفات ذات و فعل این که چون صفت ذات، عین ذات است، حکم ذات را دارد و قهراً مانند ذات خدای سبحان نامحدود است؛ چنان که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در نهج البلاغه خطبه ۱ می‌فرماید: "الذی لیس لصفته حدّ محدود"؛ خدایی که صفاتش نامحدود است.

بنابراین، موجود محدود، قدرت ادراک و شهود کنه صفات ذاتی خداوند را ندارد، هرچند که آن موجود، انسان کامل باشد و چون اکتناه ذات و صفات ذات محال است، لاجرم نمی‌توان وصفی را که برای اشاره به ذات یا صفت ذاتی خدای سبحان است، برای مخلوقات او به کار برد.<sup>۳</sup>

۱- آموزش فلسفه، مصباح یزدی ج ص

۲- آموزش عقاید، مصباح یزدی، ج ۱ ص ۷۴

۳- علی(ع) مظهر اسمای حسنای الهی، جوادی آملی

ثقه الاسلام کلینی می فرماید: ان کل شیئین وصفت الله بهما و كانا جميعا فی الوجود فذلک صفة فعل و تفسیر هذه الجملة انک تثبت فی الوجود ما یرید و ما یرضاه و ما یسخطه و...<sup>1</sup> .

حاصل کلام ایشان این است که اگر وصفی را مقابل آن، هر دو را بتوان به خدا نسبت داد، آن صفت فعلی است و اگر نتوان مقابل آنرا به خدا نسبت داد، آن صفت ذاتی است.<sup>2</sup>

براساس همین فرق بین صفات ذات و صفات فعل، حضرت امام رضا (علیه السلام) به شخصی که در محضر ایشان گفت: خدا را حمد می‌کنم تا آن جا که مرز علم اوست: "الحمد لله منتهی علمه"، فرمودند: این گونه تعبیر نکن؛ زیرا علم خدا که عین ذات نامحدود اوست، حدّی ندارد. گوینده پرسید: خدا را چگونه حمد کنیم؟ آن حضرت فرمودند: بگو "الحمد لله منتهی رضاه"<sup>3</sup>. چون رضای خدا محدود است. او از ایمان و مؤمن راضی است، ولی از کفر و کافر ناخشنود است: "ولا یرضی لعباده الکفر"<sup>4</sup>. در جهان آخرت نیز بهشت و نعیم آن گستره رضای خدا و جهنّم و عذابهایش محدوده‌ی غضب اوست.<sup>5</sup>

### عینیت صفات ذات با صفات فعل

صفات کمال و ذاتی خداوند عین ذات اویند، یعنی گرچه از نظر مفهوم مختلفند، ولی از نظر مصداق متحدند، و به عبارت دیگر، چنین نیست که ذات خداوند از یک جهت عالم باشد، و از جهت دیگر قادر و مختار، بلکه علم و قدرت و اختیار عین حقیقت او می‌باشند، زیرا اگر صفات خدا زائد بر ذات و مغایر با یکدیگر باشند، در آن صورت نوعی کثرت و ترکیب و محدودیت در ذات الهی راه خواهد یافت، که همگی در حق خداوند محال اند .

و از طرفی، ذات در ایجاد موجودات و اعطای علم و قدرت به آنها به صفات خود نیازمند است، و آنها غیر ذات اویند، و نیازمند با وجوب و غنای ذاتی خداوند منافات دارد.

ابی الصلاح حلبی (ره) صاحب کتاب تقریب المعارف و از بزرگان قدمای متکلمان امامیه، پس از شمارش برخی از صفات ذاتی خدا مانند قدرت، علم، و حیات، تصریح می‌کند: « این صفات نفسی - ذاتی - است. چون برای خدای تعالی واجب است<sup>6</sup> ».

شیخ مفید (ره) می فرماید:

« معنای صفات ذات این است که ذات خدا در ازل استحقاق این صفات را داشته، در این استحقاق غیر از ذات او دخیل نیست، بر خلاف صفات فعل که ازلی نیست<sup>7</sup> ».

محقق نراقی (ره) می فرماید:

« ذات خدای سبحان، واجب و بسیط از جمیع جهات با صفات، عین هم هستند و هرگز در صفات نیاز به غیر ندارد، بلکه او همه موجودات و صفات آنها را افاضه می‌کند<sup>8</sup> ».

۱- اصول کافی، کلینی، ج ۱، ص ۱۱۱

۲- تفسیر موضوعی قرآن کریم ج ۲ (توحید در قرآن)، جوادی آملی، ص ۲۹۳

۳- بحار، ج ۴ ص ۸۳

۴- سوره زمر / آیه ۷

۵- تسنیم، ج ۱، جوادی آملی، ص ۳۱۱

۶- تقریب المعارف ص ۸۳. به نقل از توحید در قرآن- جوادی آملی، ص ۳۰۵

۷- ر.ک: اوائل المقالات، ص ۵۶. به نقل از همان. ص ۳۰۵

۸- انیس الموحدین. به نقل از همان. ص ۳۰۵

وحدت ذات و صفات از نظر مصداق، و تعدد و اختلاف آنها از نظر مفهوم را با دو مثال زیر توضیح می‌دهیم :

۱- نفس انسان به خود عالم است، یعنی عالم حضوری دارد، در اینجا سه مفهوم علم، عالم و معلوم انتزاع می‌شود، در حالی که مصداق همگی چیزی جز نفس نیست، یعنی نفس هم مصداق علم است، هم مصداق عالم، و هم مصداق معلوم .

۲- هر موجودی در مقایسه با خداوند هم مخلوق است، هم معلوم و هم مقدور، پس در عین این که واقعیت یک چیز است، ولی مفاهیم مختلف از آن انتزاع می‌شود، البته در انتزاع مفاهیم مختلف از یک واقعیت اعتبارات مختلفی لحاظ می‌شوند، ولی این اعتبارات، کثرت ذهنی دارند نه کثرت واقعی .

انتزاع مفاهیم و صفات مختلف از ذات بسیط خداوند نیز همین گونه است، بنابراین، نظریهٔ زیادت صفات بر ذات و مغایرت آنها با ذات که اهل سنت و اشاعره معتقدند نادرست، و نظریهٔ عینیت صفات با ذات که امامیه و معتزله معتقدند درست و استوار است.<sup>۱</sup>

### نظرات فرق، در صفات ذات و فعل

در ارتباط با صفات خصوصاً عینی بودن صفات ذات و فعل گرایش‌های مختلفی وجود دارد که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود:

#### اشاعره و معتزله

از یک سوی اشاعره صفات الهی را اموری خارج از ذات و در عین حال ناآفریده پنداشته قائل به قدماء ثمانیه شده‌اند و از سوی دیگر معتزله قائل به نفی صفات شده اسناد آنها را به خدای متعال نوعی مجاز تلقی کرده‌اند. ولی لازمه قول اول این است که یا العیاذ بالله شرک در وجوب وجود را بپذیرند و یا اینکه قائل به وجود موجوداتی شوند که نه واجب الوجود هستند و نه ممکن الوجود. چنانکه لازمه قول دوم این است که ذات الهی فاقد کمالات وجودی باشد مگر اینکه سخن آنان را حمل بر نارسائی تعبیر کنیم و منظور ایشان را نفی صفات زائد بر ذات بدانیم.<sup>۲</sup>

#### مؤوله

طائفه دیگری هستند به نام مؤوله، اینان کسانی هستند که در تفسیر آیات متشابه اسماء و صفات، میان اثبات و نفی جمع کرده، خدای را از لوازم حاجت و امکان منزله دانسته، آیات متشابهی که ظهور احتیاج و امکان دارد بر خلاف ظاهرش حمل بر معنایی کرده‌اند که با اصول مسلمه دین و مذهب سازگار باشد، و همین طائفه نیز به چند شعبه منشعب شده‌اند. بعضی از ایشان در اثبات به عین همان چیزی که با دلیل نفی کرده‌اند اکتفاء نموده‌اند و اینها مفسرینی هستند که برای اسماء و صفات معنای عدمی یعنی نفی نقص کرده و علم او را به معنای عدم جهل گرفته‌اند، و عالم را به معنای کسی دانسته‌اند که جاهل نیست، و به همین منوال صفات دیگر خدا را معنا کرده‌اند. لازمه این معنا تعطیل ذات متعالی خدا از صفات کمال است، و حال آنکه برهانهای عقلی و ظواهر کتاب و سنت و نصوص آن دو این را رد می‌کند و این از اقوال صابئه است که در اسلام رخنه کرده است.

۱- سایت [www.andishegom.com](http://www.andishegom.com)

۲- آموزش فلسفه، مصباح یزدی ج ص

بعضی دیگر اسماء و صفات را به معانی دیگری تفسیر کرده‌اند که با ظواهر آنها نمی‌سازد، و گفته‌اند: تاویل هم همین است که انسان برای آیات متشابه و مربوط به اسماء و صفات معانی کند که نه با عقل و نقل مخالفت داشته باشد، و نه با اصول مسلم اعتقادی.

بعضی دیگر در معانی آنها اکتفاء کرده‌اند به آنچه در نقل آمده، و عقل خود را در فهم آنها دخالت نداده‌اند. و اگر خواننده به خاطر داشته باشد در مباحث محکم و متشابه گفتیم که تفسیر کتاب عزیز به غیر خود کتاب، و سنت قطعی، تفسیر به رأی است، و کتاب و سنت آن را منع کرده. و بیشتر این سه طائفه که همه را مؤوله می‌گویند، در آن افعال خدای تعالی را که به صفت او برگشت نمی‌کند مسلک علمای سلف را که مفوضه نامیده شده‌اند، پیموده‌اند<sup>۱</sup>.

### نمونه‌هایی از صفات ذات

آنچه معمولاً بعنوان صفات ذاتیه ذکر می‌شود حیات و علم و قدرت است و اکثر متکلمین صفات دیگری مانند سمیع و بصیر و مرید و متکلم را اضافه کرده‌اند و بحثهایی درباره اینکه آیا این مفاهیم از صفات ذاتیه هستند یا از صفات فعلیه واقع شده است که بررسی همه آنها به درازا می‌کشد از اینرو در اینجا بحثی را درباره صفات ذاتیه سه‌گانه مطرح می‌کنیم:

#### حیات

حیات عبارت است از نحوه وجود مجردات و ملازم با علم و قدرت و اراده است ولی بر خلاف آنها که از مفاهیم ذات الاضافه هستند حیات از مفاهیم نفسیه می‌باشد.

مفهوم حیات به معنایی که شامل نباتات هم بشود و ملازم با تغذیه و تولید مثل باشد مستلزم نقص بوده قابل اطلاق بر خدای متعال نیست.

با توجه به مجرد بودن ذات مقدس الهی مفهوم حیات بعنوان یکی از صفات ذاتیه برای خدای متعال اثبات می‌شود. حیات الهی را از دو راه دیگر نیز می‌توان اثبات کرد یکی از این راه که اگر فاقد حیات می‌بود نمی‌توانست به مخلوقات خودش حیات ببخشد و دیگری از این راه که علم و قدرت از لوازم حیاتند و با اثبات آنها ملزومشان هم ثابت می‌شود.

#### علم

درباره علم به مخلوقات اقوال مختلفی وجود دارد که مهمترین آنها قول اتباع مشائین و قول اشراقیین و قول صدرالمتالهین است.

قول اول این است که علم الهی به مخلوقات عبارت است از صورتهای عقلی که از لوازم ذات وی می‌باشند. این قول دو اشکال عمده دارد یکی آنکه اگر صورتهای مفروض عین ذات باشند لازمه‌اش وجود کثرت در ذات بسیط الهی است و اگر خارج از ذات باشند ناچار معلول و مخلوق خدای متعال خواهند بود و لازمه‌اش این است که در مقام ذات علم به مخلوقات نباشد اشکال دیگر آنکه علمی که بوسیله صورتهای عقلی حاصل می‌شود علم حصولی است که مخصوص نفوس متعلق به ماده می‌باشد و ساخت قدس الهی از چنین علمی منزّه است. قول دوم این است که علم الهی به مخلوقات عین وجود آنهاست همانگونه که علم انسان به صورتهای ذهنی خودش عین وجود آنهاست.

این قول نیز در این اشکال شریک است که علم تفصیلی به مخلوقات در مقام ذات را نفی می‌کند . نظریه صدرالمتالهین این است که چون وجود خدای متعال در عین وحدت و بساطت واجد همه کمالات مخلوقات می‌باشد علم به ذات خودش عین علم به آنها خواهد بود . اما نظر به اینکه وی برای تحقق علم مجرد معلوم بالذات را هم شرط می‌داند در اینجا هم ملتزم شده است که علم الهی مستقیماً به مادیات تعلق نمی‌گیرد . ولی چنانکه می‌دانیم غیوبت اجزاء مکانی و زمانی مادیات از یکدیگر منافاتی با حضور همه آنها نسبت به علت هستی‌بخش ندارد بنابر این خدای متعال علم حضوری به همه مخلوقات اعم از مجرد و مادی دارد علمی که عین ذات مقدسش می‌باشد .

نکته‌ای را که باید در اینجا خاطرنشان کنیم این است که در ساحت قدس الهی به هیچ وجه زمان و مکان راه ندارند و وجود مقدس الهی بر همه زمانها و مکانها احاطه دارد و گذشته و حال و آینده نسبت به او یکسان است بنابر این همچنانکه تقدم وجود او را بر مخلوقات نمی‌توان از قبیل تقدم زمانی دانست همچنین تقدم علم او را بر وجود مخلوقات نمی‌توان تقدم زمانی شمرد بلکه منظور از تقدم علم او تقدم سرمدی است چنانکه وجود و علم سایر مجردات نسبت به جهان مادی تقدم دهری دارد.

### **قدرت**

قدرت عبارت است از مبدئیت فاعل حی مختار برای افعال اختیاریش. با توجه به اینکه خدای متعال دارای همه کمالات وجودی می‌باشد روشن می‌گردد که قدرت بر انجام هر کاری را خواهد داشت . قدرت مفهومی است مشکک که شامل قدرت حیوان و انسان و مجردات تام هم می‌شود ولی عالیترین مصداق آن مخصوص خدای متعال است و اطلاق چنین مفهومی بر ذات مقدس الهی مستلزم اموری که از لوازم مصادیق ناقص آن می‌باشند نخواهد بود .

آنچه لازمه اثبات قدرت برای خدای متعال است عبارت است از علم و حبی که عین ذات مقدس وی می‌باشد نه علم حصولی و نه شوق و داعی زائد بر ذات. اثبات قدرت مستلزم اثبات اختیار نیز هست زیرا مفهوم قدرت اختصاص به فاعل مختار دارد .

سؤال از تعلق قدرت به محالات غلط و مشتمل بر تناقض است و از اینرو دایره مقدرات منحصر به ممکنات خواهد بود اما لازمه مقدر بودن چیزی مراد بودن آن نیست و از این جهت دایره مرادات الهی اضیق از مقدرات وی می‌باشد<sup>1</sup>.

### **نمونه هایی از صفات فعل**

#### **سمیع و بصیر**

این دو صفت معمولاً از صفات ذاتیه محسوب می‌شوند ولی بنظر می‌رسد که با توجه به معیار مذکور باید آنها را از قبیل صفات فعلیه دانست زیرا مفهوم سمع و بصر بعد از تجرید از لوازم مادی مانند داشتن گوش و چشم و علم حصولی حسی باز هم دلالت بر آگاهی از شنیدنیها و دیدنیهای موجود دارد و استعمال آنها در موردی که مسموع و مبصری بالفعل وجود نداشته باشند خروج از عرف محاوره است مگر آنکه آنها به علم به مسموعات و مبصرات یا قدرت بر سمع و ابصار تاویل شوند چنانکه در سایر صفات فعلیه نیز چنین تاویلی امکان دارد

## **تکلم**

عبارت است از بکار گرفتن لفظی که برای معنای خاصی وضع شده است در راه فهماندن معنای مقصود به مخاطب و بعد از تجرید از لوازم مادی می‌توان آن را به مطلق فهماندن معنای مقصود به مخاطب تفسیر کرد و از این‌روی باید آن را نیز از صفات فعلیه محسوب داشت .

اراده به دو معنی بکار می‌رود یکی دوست داشتن و دیگری تصمیم گرفتن. دوست داشتن یا تصمیم گرفتن نسبت به انجام کار اختیاری خویش اراده تکوینی و نسبت به کار اختیاری فاعل دیگری اراده تشریحی نامیده می‌شود اما اراده فرمان دادن یا وضع قانون اراده تشریح است نه اراده تشریحی و خود تشریح کاری تکوینی محسوب می‌شود .

دوست داشتن چیزی یا کاری در نفوس متعلق به ماده کیفیتی نفسانی است اما معنای تجرید شده آن قابل اطلاق بر مجردات تام و خدای متعال نیز هست از این‌روی اراده بمعنای خواستن و دوست داشتن را می‌توان از صفات ذاتیه الهی بشمار آورد .

تصمیم گرفتن نفوس فعل یا کیفیتی انفعالی است و در هر حال مسبوق به تصور و تصدیق و شوق می‌باشد اما می‌توان آن را بعد از تجرید بصورت صفت فعلی به مجردات تام هم نسبت داد از آن جهت که فعل در شرایط خاصی متعلق حب ایشان قرار می‌گیرد چنانکه در مورد خلق و رزق و سایر صفات فعلیه و حتی در مورد علم فعلی نیز چنین است .

## **حکمت**

حکمت نیز از صفات فعلیه الهی است و منشا انتزاع آن از یک سوی حب و علم الهی و از سوی دیگر کمال و خیر مخلوقات است .<sup>1</sup>

**والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ**

**محمد علمداری فر**

خرداد ۱۳۸۶

قم، مرکز آموزش تخصصی تفسیر و علوم قرآنی

**استاد: حضرت حجت الاسلام و المسلمین آقای حسینی قزوینی**

## منابع و مأخذ

- قران کریم  
بحار الانوار، ج ۹۲، مجلسی
- نهج البلاغه (فیض الاسلام)  
بحار الانوار، ج ۴، مجلسی
- ترجمه تفسیر مجمع البیان ج ۱۰، طبرسی  
آموزش فلسفه، ج ۱، مصباح یزدی
- ترجمه تفسیر المیزان ج ۸، علامه طباطبایی  
آموزش فلسفه، ج ۲، مصباح یزدی
- ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۲، علامه طباطبایی  
آموزش عقاید، ج ۱، مصباح یزدی
- ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۴، علامه طباطبایی  
توحید صدوق
- تفسیر تسنیم ج ۱، جوادی آملی  
مجموعه آثار، ج ۲، شهید مطهری
- پیام قرآن، ج ۴، مکارم شیرازی  
سایت: مرکز جهانی اهل بیت (ع)
- تفسیر موضوعی قرآن، ج ۲، جوادی آملی  
سایت: [www.Qaraati.ir](http://www.Qaraati.ir)
- علی مظهر اسمای حسناى الهی، جوادی آملی  
سایت: [www.anisheqom.com](http://www.anisheqom.com)
- اصول کافی، ج ۱، کلینی